

«اندیشه‌های اخلاقی و تربیتی فردوسی در شاهنامه و مقایسه آن با نظریه‌های

اخلاقی و تربیتی خواجه نصیر طوسی در اخلاق ناصری»

یدالله بهمنی مطلق^۱

چکیده

فردوسی از شاعران بزرگ زبان فارسی است که در جای جای شاهنامه به نقل مسائل اخلاقی و تربیتی پرداخته است. گستردگی موضوع در شاهنامه نشان می‌دهد فردوسی بطور غیر مستقیم به تبیین مبانی تربیتی پرداخته که در تعلیم و تربیت اسلامی مورد توجه بوده است. برای روشن شدن مطلب مبانی تربیتی فردوسی در شاهنامه را با نظریه‌ی تربیتی خواجه نصیر در اخلاق ناصری که از کتب پایه در علم اخلاق محسوب می‌شود مقایسه

می‌کنیم. بین اندیشه‌های تربیتی فردوسی و نظریه‌ی خواجه نصیر تقارن بسیار است لیکن به دلیل این که فردوسی شاهنامه را به قصد تدوین اخلاق و تربیت علمی بنا نهاده بلکه به اقتضای موضوع به طرح مبانی تربیتی مورد نظر خود پرداخته، تفاوت‌هایی هم دیده می‌شود. این تفاوت‌ها تا حدودی به نوع بیان و زبان آن‌ها مربوط است و تا حدودی به مواردی از انواع فضایل و رذایل منوط است که خواجه به دلیل پرداختن مستقیم به موضوع به آن‌ها اشاره کرده اما موقعیت کلام فردوسی پرداختن به آن‌ها را اقتضا نکرده است. فردوسی کمتر به مقوله‌ی استعدادها و تفاوت‌های فردی پرداخته در حالی که خواجه نصیر این موضوع را یکی از مهمترین مسائل تربیتی می‌داند. در این مقاله فضایل اخلاقی از قبیل حکمت، شجاعت، عفت، عدالت و برخی از زیر مجموعه‌های آن‌ها؛ و رذایل اخلاقی از قبیل جهل، شره، جور، جن و برخی از زیر مجموعه‌های آن‌ها از دیدگاه فردوسی بر پایه‌ی نظریه‌ی تربیتی خواجه نصیر طوسی مورد بحث و تحلیل قرار گرفته است.

مقدمه

یکی از موضوعات محوری که در اکثر آثار اخلاقی، حکمی و ادبی گذشته‌ی ما بدان پرداخته شده، بحث تعلیم و تربیت یا بطور عام اخلاق و ملکات اخلاقی است. بی‌تردید انسان در گذشته بیشتر از امروز برای فضایل اخلاقی ارزش قائل بوده و آن را از ضروریات زندگی می‌دانسته و بر این باور بوده که تعلیم علوم بدون تربیت اخلاقی و انسانی به مصداق «چو دزدی با چراغ آید گزیده تر برد کالا» خطرناک‌تر است. به همین دلیل کمتر فرهیخته‌ای را در طول تاریخ می‌توان سراغ گرفت که نسبت به موضوع مورد بحث بی‌تفاوت بوده و هیچ‌گونه اظهار نظری نکرده باشد.

فردوسی از جمله بزرگانی است که در بین مردم و صاحبان اندیشه به عنوان «حکیم» معروف است. حکیم جدای از شخصیت علمی اش، از دیدگاه امروزیین یک روانشناس و معلم اخلاق نیز هست. استغراق فردوسی در زندگی بزرگان تاریخ و اسطوره و آشنایی اش با معارف اسلامی، او را با فضایل والای اخلاقی، انسانی و اسلامی آشنا ساخته و از او یک معلم اخلاق پدید آورده است. توصیه‌های ساخته و سنجیده‌ی او گواه آشکاری است بر این مدعا.

بدون شک تحقیق در آثار چنین شخصیت بزرگی و معرفی دیدگاه‌ها و اندیشه‌های اخلاقی و تربیتی او می‌تواند راهنمای بزرگی برای تمام ایرانیان بویژه کودکان، نوجوانان و جوانان ما باشد. بنا بر ضرورت و اهمیت نهادینه شدن فضایل اخلاقی در جامعه‌ی امروزیین ما بخصوص در طبقه‌ی دانش‌آموزان و دانشجویان، در این مقاله بر آنیم از این رهگذر علاوه بر یادآوری ملکات اخلاقی، مبانی اخلاقی فردوسی را با

نظریه های خواجه نصیر طوسی مقاسه کنیم و وجوه اشتراک، افتراق و اندیشه های متعالی آن ها را بررسی نماییم.

خواجه تهذیب اخلاق را شریفترین صناعات می داند چون معتقد است «به توسط این صنعت میسر می شود که ادنی مراتب انسانی را به اعلی مدارج رسانند به حسب استعداد و قدرت صلاحیت او ... پس صنعتی که بدو اخس موجودات را اشرف کاینات توان کرد، چه شریف صنعتی تواند بود.» (طوسی، ۱۳۶۹، ۱۰۷)

کانت معتقد است انسان باید به انتخاب معیارها و قوانین اخلاقی خود اقدام نماید. اگر فرد با تلاش و اراده و با به کار انداختن قدرت فکری خود به انتخاب اصول اخلاقی بپردازد، معمولاً این اصول را بهتر و راحت تر می پذیرد. یکی از مؤلفه های اساسی در تربیت انسان، بالا بردن قدرت تشخیص و انتخاب است تا آنجا که بر اساس این انتخابها به انجام رفتارهای مناسب و درست بپردازد. (هاشمی، ۱۳۸۸، ۴۹)

مطالعات فردوسی در زندگی گذشتگان مخصوصاً طبقات بالای اجتماعی که زندگی، سیره، رفتار و گفتارشان برجستگی بیشتری نسبت به طبقات پایین تر دارد، از او یک روانشناس و صاحب نظر علوم اخلاقی ساخته، بطوری که بین اندیشه های او و روانشناسی جدید تشابه بسیاری وجود دارد. او نیز مانند خواجه از اخلاق و ملکات اخلاقی بسیار سخن گفته اما نوع بیان آن ها با هم متفاوت است. فردوسی مثل یک فیلسوف یا دانشمند اخلاق شناس به تفسیر و توضیح نکات اخلاقی نمی - پردازد و موضوع را از بُعد نظری تجزیه و تحلیل نمی نماید؛ بلکه آنچه را به عنوان یک فضیلت اخلاقی به تجربه دریافته، همچون معلمی دلسوز با بیان مؤثر و گیرای خود توصیه می نماید، در حالیکه کار خواجه نصیر بیشتر توجه به بُعد نظری و تفسیر و تحلیل موضوع معطوف است.

فردوسی در اغلب زمینه های تربیتی داد سخن داده و در بسیاری از موارد، دیدگاهش می تواند معیار ارزیابی قرار گیرد. در این مقاله چند نکته از مباحث

روانشناسی و تربیتی که از نظر اخلاقی و تربیتی حائز اهمیت است از دیدگاه فردوسی مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

دانشمندان تعلیم و تربیت بحث «تأثیر وراثت و محیط» در زندگی انسان ها را از موضوعات محوری می‌دانند و کمتر روانشناسی را می‌توان سراغ گرفت که به این موضوع توجه نکرده باشد. وراثت «مجموعه‌ی ویژگی‌ها و توانایی‌های بالقوه‌ای است که در لحظه‌ی انعقاد نطفه از اجداد به فرد منتقل می‌شود.» (شفیع‌آبادی، ۱۳۷۵، ۲۷)

امروزه مطالعات نشان می‌دهد وراثت یا عامل ژنتیک در رشد روانی، خصوصیات هوشی و عقلی کودکان و حتی خصوصیات عاطفی و اخلاقی آن‌ها نقش تعیین‌کننده‌ای می‌تواند داشته باشد. (کریمی نوری و مرادی، ۱۳۶۹، ۲۱) اما «عوامل وراثت هیچگاه به تنهایی رفتار فرد را معین نمی‌سازد، بلکه عوامل محیطی نیز در پیدایش آن سهم بسزایی دارد.» (شفیع‌آبادی، ۱۳۷۵، ۲۸)

خواجه نصیر در حوزه‌ی تأثیر وراثت و محیط در اخلاق فردی سه نظریه بیان می‌کند: ۱- اخلاق امری طبیعی است، ۲- بعضی از خُلُق‌ها طبیعی و بعضی غیر طبیعی است، ۳- هیچ خُلُق‌ی نه طبیعی است نه مخالف با طبیعت؛ لیکن خودش با نظر سوم موافق است زیرا معتقد است کودکان و جوانان به پرورش و مجالست کسانی که به خُلُق‌ی موسومند و یا به ملابست افعال ایشان، آن خُلُق‌ فرا می‌گیرند، هرچند بیشتر به خُلُق‌ی دیگر موصوف بوده‌اند. (طوسی، ۱۳۶۹، ۱۰۲) پس از دید او محیط و عوامل تربیتی در تکوین اخلاق انسان مؤثرتر است. وی همچنین می‌نویسد: «مذهب ارسطاطالیس آن است که بعضی از مردمان به طبع اهل خیرند و بعضی اهل شرّ و باقی متوسط میان هر دو و قابل هر دو طرف این.» (همان، ۱۰۳)

نظر فردوسی در حوزه ی تأثیر وراثت و محیط، بیشتر به دیدگاه ارسطو نزدیک است تا نظر خواجه نصیر طوسی؛ چنان که در باره ی تأثیر وراثت در هجوناومه محمود غزنوی می گوید:

درختی که تلخ است وی را سرشت
اگر بر نشانی به باغ بهشت
ور از جوی خلدش به هنگام آب
به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب
سرانجام گوهر به کار آورد
همان میوه ی تلخ بار آورد^۱

اگر چه فردوسی در این ابیات بطور مؤکد به تأثیر وراثت و عوامل ژنتیک در منش و اخلاق انسان اشاره می کند، اما با توصیه های مکرر اخلاقی خود، کفه ی محیط را سنگین تر می سازد. بی تردید تعلیم و آموزش که از زمره ی عوامل محیطی محسوب می شود، در زندگی انسان جایگاه والایی دارد. قطعاً رسالت انبیا در طول تاریخ، تلاش های ارزنده ی مصلحان اجتماعی و معلمان بزرگ بشریت در همین راستا بوده است.

در بحث تأثیر وراثت و محیط آلپورت^۱ (۱۹۷۳) معتقد است رشد انسان ناشی از تعامل بین عوامل ارثی و محیطی است. وراثت، ویژگی های بالقوه ی فرد را مشخص می سازد و عوامل محیطی در شکوفا کردن آن خصایص نقش به سزایی دارد. به بیانی ساده، وراثت ایجاد آمادگی می کند و محیط آن را فعال می سازد؛ در نتیجه هر یک از این عوامل بدون دیگری فایده ی چندانی ندارد و برای رشد طبیعی، وجود هر دو ضروری است. (شفیع آبادی، ۱۳۷۵، ۳۲-۳۱)

اگر بپذیریم که تعلیم و تربیت، فرهنگ و دانش از جمله امور محیطی هستند، فردوسی دانش و فرهنگ را بر امور نسبی ترجیح می دهد:

^۱ - این ابیات را برخی از هجوناومه ی محمود در شاهنامه می دانند و برخی از آفرین نامه ابوشکور بلخی. البته دیگر ابیات هجوناومه نیز همین مضمون را دارد.

^۱ - Allport

سخن ماند از تو همی یادگار سخن را چنین خوار مایه مدار
چنین گفت آن بخرد رهنمون که فرهنگ باشد ز گوهر فزون

(فردوسی، ۱۳۸۶، ۸۵/۱)

اخلاق چیزی جز بایدها و نبایدها نیست. در کتب مهم اخلاقی ما از بایدها و نبایدها با عنوان فضایل و رذایل یاد شده است.

خواجه نصیرالدین طوسی معتقد است انسان سه قوه دارد: ناطقه، غضبی و شهوانی. هرگاه حرکت نفس ناطقه در ذات خویش به اعتدال و شوق او به اکتساب معارف یقینی باشد، از آن حرکت فضیلت «علم» حادث می شود و به تبعیت «حکمت» لازم آید و هرگاه که حرکت نفس سبعی به اعتدال بود و انقیاد نماید نفس عاقله را ... از آن حرکت فضیلت «حلم» حادث شود و فضیلت «شجاعت» به تبعیت لازم آید و هرگاه حرکت نفس بهیمی به اعتدال باشد و از نفس ناطقه پیروی نماید، از آن حرکت فضیلت «عفت» حادث می شود و فضیلت «سخا» به تبعیت لازم آید. (طوسی، ۱۳۶۹، ۱۰۸-۱۰۹)

علاوه بر این خواجه معتقد است قوت ادراک نفس به نظری و عملی منشعب و از تهذیب قوت عملی «عدالت» حاصل می شود. (همان، ۱۰۹) از مجموع موارد مذکور هفت فضیلت استخراج می شود که عبارتند از: علم، حکمت؛ حلم، شجاعت؛ عفت، سخا و عدالت. عدالت آن است که همه ی قوا با یکدیگر متفق باشند.

فردوسی به دلیل حکیم بودن با فضایل اخلاق آشنا است، هر چند که شاهنامه را برای آموزش فضایل اخلاقی بنیان نهاده، لیکن از آنجا که مخاطبش انسان است و موضوع کلی سخن ذکر تاریخ و اسطوره؛ و تاریخ سرشار است از وقایع عبرت آموز، لذا هر جا در داستان، به واقعه های تأمل برانگیز و حکمت آموز می رسد، لحظه ای داستان را رها می کند و حکمت موضوع را با بیانی که غالباً جنبه ی مثلی دارد با تأکید و برجستگی لحن حماسی و رها از هر قید و بندی یادآور می شود. گاهی

اوقات هم نه به عنوان راوی داستان بلکه از زبان قهرمانانش سر حکمت را به ما باز می گوید.

وی در شاهنامه قصد دارد انسان را پرورش دهد و به کمال برساند. بنابراین، توصیه‌هایش چنان که از تعلیم و تربیت به معنی اخص آن انتظار می‌رود طوری که برای هر دوره‌ی سنی، سخنی مناسب و در خور آن دوره داشته باشد، نیست؛ بلکه او بطور عام با بیانی شکوهمند، فضایل را می‌ستاید و از رذایل بر حذر می‌دارد. از طرف دیگر فضایل در شاهنامه به گونه‌ای بیان شده که می‌تواند برای طبقات مختلف اجتماعی از کودکان گرفته تا پیران درس زندگی باشد، درس‌هایی چون دادگری، دانش اندوزی، و ... زیرا «معارف بشری و حقایق اجتماعی و احساسات لطیف انسانی در شاهنامه فراوان است.» (علوی مقدم، ۱۳۶۹، ۱۷۹)

خواجه نصیر طوسی معتقد است «هیچ کس مستحق مدح و مستعد مباحات و مفاخرت نشود الا به یکی از این چهار [حکمت، شجاعت، عفت و عدالت]، یا به هر چهار؛ چه کسانی نیز که به شرف نسبت و بزرگی دودمان فخر کنند مرجع با آن بود که بعضی از آبا و اسلاف ایشان به این فضایل موصوف بوده اند و اگر کسی به تفوق و تغلب یا کثرت مال مباحات کند اهل عقل را بر او انکار رسد.» (طوسی، ۱۳۶۹، ۱۰۹)

یکی از صاحب نظران معاصر می‌نویسد: «اگر می‌خواهید فرزندان‌تان خودساخته بار بیابند و همچون سرو آزاد روی پای خود بایستند و از نفس پرستان پیروی نکنند، پندهای فردوسی را بدیشان بیاموزید.» (رضا، ۱۳۷۲، ۷۰)

اینک به تقسیم بندی و تحلیل فضایل (بایدها) و رذایل (نبایدها) و زیر مجموعه‌های آن‌ها از دیدگاه فردوسی که منطبق بر مبانی نظری خواجه نصیر طوسی است می‌پردازیم:

۱- فضایل

خواجه نصیر به اجماع و اتفاق جملگی علمای متقدم و متأخر اجناس فضایل را چهار مورد اعم از حکمت، شجاعت، عفت و عدالت می‌داند. (طوسی، ۱۳۶۹، ۱۰۹) و تحت هر کدام از این اجناس انواعی ذکر می‌کند. انواع تحت جنس حکمت عبارتند از: ذکا، سرعت فهم، صفای ذهن، سهولت تعلّم، حسن تعقل، تحفظ و تذکر؛ و انواع تحت جنس شجاعت عبارتند از: کبر نفس، نجدت، بلند همتی، ثبات، حلم، سکون، شهامت، تحمل، تواضع، حمیت و رقت؛ و انواع تحت جنس عفت عبارتند از: حیا، رفق، حسن هدی، مسالمت، دعت، صبر، قناعت، وقار، ورع، انتظام، حریت، و سخا؛ و انواع تحت جنس عدالت عبارتند از: صداقت، الفت، وفا، شفقت، صلت رحم، مکافات، حسن شرکت، حسن قضا، توذد، تسلیم، توکل، عبادت. (همان، ۱۱۲-۱۱۵)

اما آنچه در شاهنامه بدانها سفارش شده و در زمره ی فضایل (بایدها) آمده، عبارتند از: دادگری و عدالت، صداقت و راستگویی و راستی، آموختن دانش، میهن پرستی، خردستایی، نیک نامی، نیکوکاری، اغتنام فرصت، بردباری، میانه روی در رفتار، تشویق به تلاش و کوشش، ستایش قناعت و خرسندی، همنشینی با عاقلان، رازپوشی و مشورت. در اینجا ما بیشتر به تفصیل مواردی می‌پردازیم که در هر دو اثر مشترک است.

۱/۱- دادگری و عدالت

عدالت به اعتقاد خواجه نصیر آن است که همه ی قوتها (حکمت، شجاعت و عفت) با یکدیگر اتفاق کنند و قوت ممیزه را امثال نمایند. (طوسی، ۱۳۶۹، ۱۱۱) اگرچه در نمود اول این خصیصه مناسب حال مدیران سیاسی و اداره کنندگان امور کشوری به نظر می‌رسد، لیکن حقیقت آن است که عدالت تمام ذرات عالم را در بر می‌گیرد و توصیه های مکرر قرآنی نشان از شمول و فراگیری این صفت فضیله در ابعاد مختلف زندگی فردی و اجتماعی دارد، چنان که می‌فرماید: و لا یجرمنکم شأن قوم

علیٰ اَلَّا تَعْدِلُوا إِعْدِلُوا هُوَ اقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَ اتَّقُوا اللَّهَ اِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌۢ بِمَا تَعْمَلُونَ. (مائده، ۸)
و به فرموده ی پیامبر اکرم (ص): «بالعدل قامت السموات و الارض».

خواجه در جایی دیگر می نویسد «عدالت هیأتی نفسانی بود که ازو صادر شود
تمسک به ناموس الهی.» (طوسی، ۱۳۶۹، ۱۴۳) اما نظر فردوسی بیشتر ناظر به حال
رجال سیاسی و مدیران مملکتی است که خواجه در معرفی عادل از آن سخن گفته
است. وی می گوید: «عادل به سویت باشد که رفع ابطال این فسادها کند و خلیفه ی
ناموس الهی بود در حفظ مساوات، پس خویشان را از خیرات بیشتر از دیگران ندهد
و از شرور کمتر.» (همان، ۱۳۶)
فردوسی معتقد است:

گر اندر جهان داد بپراکنیم از آن به که بیداد گنج آکنیم

(فردوسی، ۱۳۷۳، ۲۶۲/۷)

او دادگری را عامل برآورده شدن همه آرزوها و در نزد خرد از هر فضیلتی بالاتر
می داند. به نظر او دادگری شادی دل و تحسین خلق را به دنبال دارد.

اگر داد ده باشی ای نامجوی شوی بر همه آرزو کامجوی

زخود داد دادن به هر نیک و بد به از هرچه گویی به نزد خرد

(دبیرسیاقی، ۱۳۴۸، ج ۱، کشته شدن اغریث به دست برادر، ب ۶۷۱)

به هر کار با هر کسی داد کن ز یزدان نیکی دهش یاد کن (همان، ۱۳۷۳،
۹/۵)

به تخت مهی بر هر آن کس که داد کند در دل او باشد از داد شاد (همان،
۵۳/۸)

اگر دادگر باشی و پاک دین ز هر کس نیایی جز از آفرین (همان،
۱۱۰/۲)

خنک شاه با داد و یزدان پرست کزو شاد باشد دل زبردست (همان، ۲۵۴/۷)

۱/۲- راستی، راستگویی و صداقت

صداقت از دیدگاه تعلیم و تربیت «موافقت با خویشتن و زندگی طبق طبیعت خویش؛ یعنی، آدم بودن است.» (کانت، ۱۳۷۴، ۵۱) خواجه صداقت را از زیر مجموعه های عدالت می‌داند و معتقد است: «صداقت محبتی صادق بود که باعث شود بر اهتمام جملگی اسباب فراغت صدیق و ایثار رساندن هر چیزی که ممکن باشد به او.» (طوسی، ۱۳۶۹، ۱۱۵-۱۱۶)

راستی و راستگویی که از خصایل والای انسانی است در شاهنامه نیز مورد تأکید واقع شده اما نظر فردوسی در این باب کلی‌تر از نظر خواجه است چون علاوه بر نظر خواجه راستگویی را نیز در بر می‌گیرد که در اخلاق ناصری مستقلاً بدان پرداخته نشده، بلکه پرهیز از دروغ گاه گاه توصیه شده است.

فردوسی گاهی از زبان خود و شاهان ایران و گاهی از زبان همه ی ایرانیان، همه را به راستی و راستگویی دعوت می‌کند. حقیقتاً بیت زیر می‌تواند یکی از امثال سایره باشد و به عنوان یک شعار تربیتی بر در و دیوارها نوشته شود.

به گیتی به از راستی پیشه نیست ز کژی بتر هیچ اندیشه نیست

(فردوسی، ۱۳۷۳،

۲۱۲/۲)

در فضیلت راستی و بی‌ارجی دروغ گوید:

هر آنجا که روشن شود راستی فروغ دروغ آورد کاستی (همان، ۱۳۳۳/۳)

چو با راستی باشی و مردمی نبینی به جز خوبی و خرمی (همان، ۷۶/۷)

بماند جز از راستی یادگار (همان، ۶۵/۸)

۱/۳- دانایی و آموختن دانش

خواجه معتقد است: «هرگاه که حرکت نفس ناطقه به اعتدال بود در ذات خویش و شوق او به اکتساب معارف یقینی بود، از آن فضیلت علم حادث شود». (طوسی، ۱۳۶۹، ۱۰۸)

یکی از شعارهای اصلی تعلیم و تربیت در ایران که بر سر در اغلب مدارس نقش بسته و در محافل علمی جهان بحث‌ها برانگیخته این کلام گرانقدر فردوسی است: توانا بود هر که دانا بود / ز دانش دل پیر برنا بود (فردوسی، ۱۳۷۳، ۱۳/۱)

فردوسی در همه احوال انسان را به فراگیری دانش می خواند. از محتوای ابیات زیر این حدیث پیامبراکرم (ص) به ذهن تداعی می شود که «اطلبوا العلم من المهد الی اللحد».

«میاسای از آموختن یک زمان / ز دانش میفکن دل اندر گمان
چو گویی که وام خرد توختم / همه هر چه بایستم آموختم
یکی نغز بازی کند روزگار / که بنشاندت پیش آموزگار (همان، ۱۴۶/۸)
ز هر دانشی چون سخن بشنوی / از آموختن یک زمان نعنوی (همان، ۱۴/۱)
چو خواهی که رنج تو آید به بار / سرت را مبرتاب از آموزگار (همان، ۱۴۱/۸)
او رنج بردن در راه دانش را نه تنها جایز که ضروری و واجب می داند.
به رنج اندر آری تنت را رواست / که خود رنج بردن به دانش سزاست (همان، ۱۶/۱)

بیارای دل را به دانش که ارز / به دانش بود چون بدانی بورز (همان، ۱۹۰/۷)
او دشمن دانا را بر دوست نادان ترجیح می دهد؛ و نشان می دهد که برای دانش
مقام بسیار والایی قائل است.
که دشمن که دانا بود به ز دوست / ابا دشمن و دوست دانش نکوست (همان، ۱۵۵/۱)

اما فریفته شدن به علم را آفت می‌داند و مغرور به علم خود را نادان ترین انسان ها می‌شمارد:

مشو غره ز آب هنرهای خویش نگهدار بر جایگه پای خویش (همان، ۲۰۴/۴)
هرآن‌گه که گویی رسیدم به جای نباید ز گیتی مرا رهنمای
چنان دان که نادان ترین کس تویی اگر پند داندگان نشنوی (همان، ۳۸۳/۶)

از دیدگاه فردوسی دانشمند راستین به سرچشمه ی حیات جاودانی دست یافته و نامش در دفتر ایام باقی است:

کسی را که دانش بود توشه برد بمیرد تنش نام هرگز نمرد (همان، ۲۰۷۰/۸)

۱/۴- نیک نامی و نکوکاری

نکوکاری عنوانی کلی است که بسیاری از اعمال نیک انسان را شامل می‌شود. خواجه در ذیل سخا صفاتی می‌آورد که قطعاً از زمره ی اعمال نیکند مانند: کرم، عفو، ایشار، مروت، مواسا و... (طوسی، ۱۳۶۹، ۱۱۵) اگرچه ممکن است نمونه هایی از این اعمال بطور مستقل در زمره ی باید‌های فردوسی آمده باشد اما او غالباً انسان را بطور کل به کار نیک فرا می‌خواند و فواید آن را یاد آور می‌شود. از دیدگاه او نکونامی رستگاری اخروی را در پی دارد.

اگر ماند ایدر ز تو نام زشت نه خوش روز یابی نه خرم بهشت

(فردوسی، ۱۳۷۳، ۱۱۱/۷)

ز گیتی ستایش بماند بس است که تاج و کمر بهر دیگر کس است (همان، ۳۶۷/۷)

ترا نام باید که ماند دراز نمانی همی کار چندین مساز (همان، ۲۴۱/۴)

و با تاسی به کلام پیامبر اسلام که فرمود: «من سن فی الاسلام ستۀ سیئۀ فعل بها بعده کتب علیه مثل وزر من عمل بها...» (فروزانفر، ۱۳۶۱، ۶-۵) می‌گوید:

پس از مرگ نفرین بود بر کس کزو نام زشتی بماند بسی (فردوسی، ۱۳۷۳، ۱۴۹/۵)

فردوسی جاودانگی را در نکونامی و نکوکاری می‌داند.
به نام نکو گر بمیرم رواست مرا نام باید که تن مرگ راست
(دبیرسیاقی، ۱۳۴۸، ۱۳۰، ب، ۵۶۷)

ترا نام باید که ماند دراز نمانی همی کار چندین مساز
(فردوسی، ۱۳۷۳، ۲۴۱/۴)
نهالی همه خاک دارند و خشت خنک آن که جز تخم نیکی نکشت (همان، ۱۸۱/۷)

او از زبان موبدان، مردن شرافتمندانه را بر زندگی ننگین ترجیح می‌دهد.
چنین گفت موبد که مردن به نام به از زنده دشمن بدو شادکام
(دبیرسیاقی، ۱۳۴۸، ۱۲۰، ب، ۹۹۰)
فردوسی آنگاه که اردشیر به تخت سلطنت می‌نشیند، در نکوهش بی‌وفایی و ستایش نیکی می‌گوید:

بیا تا همه دست نیکی بریم جهان جهان را به بد نسپریم
(فردوسی، ۱۳۷۳، ۱۹۲/۷)
شاپور اردشیر هم آنگاه که در آستانه ی وداع با دنیا قرار می‌گیرد، به اورمزد اندرز می‌دهد:

به جز داد و نیکی مکن در جهان پناه کهان باش و فرّ مهان
به دینار کم نازو بخشنده باش همان داد ده باش و فرخنده باش
مزن بر کم آزار بانگ بلند چو خواهی که بخت بود یارمند (همان، ۲۰۰/۷)

یکی از نکات جالب توجه در شاهنامه این است که اغلب پادشاهان در زمان پادشاهی یا هنگام وداع با آن، به پادشاه بعدی یا دیگران نصیحتی دارند که از یک حکیم روحانی انتظار می رود و مشخص می شود در فرهنگ ایرانیان اندرز و پند جایگاه والایی داشته و نیاکان ما برای آن بسیار ارزش قائل بوده اند تا جایی که پندها را بر تاج شاهان می نگاشته اند چنان که از اندرز نامه های دوران ساسانیان می توان تاج خسرو را نام برد. خاقانی در این باب می گوید:

بس پند که بود آنکه در تاج سرش پیدا صد پند نو است اکنون در مغز سرش پنهان

(خاقانی، ۱۳۶۸، ۳۵۹)

بوذرجمهر در تاریخ ادب ایران علاوه بر شغل وزارت به عنوان یک معلم اخلاق و حکیم مطرح و پذیرفته شده است. این دانای بزرگ ایرانیان در حضور خسرو انوشیروان به موبدان که خود روحانیان دینی اند می گوید:

به نیکی گرای و غنیمت شناس هم از آفریننده دار این سپاس
نگرد ایچ گونه به گرد بدی به نیکی بیارای اگر بخردی
ستوده تر آن کس بود در جهان که نیکش بود آشکار و نهان

(فردوسی، ۱۳۷۳، ۱۴۱/۸)

خداوند بلندمرتبه نیز کراراً به احسان و عدل می خواند: «ان الله یأمر بالعدل و الاحسان و ایتاء ذی القربی». (نحل، ۹۰) «ان احسنتم احسنتم لانفسکم و ان أساتم فلها». (اسراء/۷)

فردوسی معتقد است:

نگیرد ترا دست جز نیکوئی گر از پیر دانا سخن بشنوی (فردوسی، ۱۳۷۳، ۱۶/۳۴۲)

بپرهیز و تن را به یزدان سپار به گیتی جز از تخم نیکی مکار (همان، ۱۰۱/۷)

۱/۵- خرد و خردورزی

در اخلاق ناصری «حسن تعقل» فضیلتی است که تحت جنس حکمت آمده است. (طوسی، ۱۳۶۹، ۱۱۲) خواجه در تربیت فرزندان معتقد است باید برایشان معلمی عاقل و دیندار اختیار کرد که بر ریاضت اخلاق و تخریب کودکان واقف باشد. (همان، ۲۲۶)

یکی از توصیه های مهم شاهنامه خردورزی است. فردوسی را شاعر بزرگ عقل گرا در سبک خراسانی می دانند. آغاز شاهنامه نیز با حمد باری به آفریننده ی جان و خرد رقم خرده است. اگر در موضوعات دیگر توصیه ها غالباً از زبان دیگران نقل می شود، در حوزه ی ستایش خرد فردوسی از جان مایه می گذارد و زیباترین توصیفات را از زبان خود عرضه می کند.

خرد چون یکی خلعت ایزدی است از اندیشه دور است و دور از بدی است
دلی کز خرد گردد آراسته یکی گنج گردد پر از خواسته
(فردوسی، ۱۳۷۳، ۱۹۹/۸)

هر آن کس که دارد روانش خرد سرمایه ی کارها بنگرد (همان، ۲۴۰/۶)
بدیها به صبر از مهان بگذرد سر مرد باید که دارد خرد (همان، ۲۷۹/۷)

۱/۶- اغتنام فرصت

در اخلاق ناصری به این مطلب اشاره نشده لیکن بطالت که در تعارض با آن است از امراض نفسانی شمرده شده است. اغتنام فرصت در شعر فردوسی نه از نوع دم غنیمت شماری فلسفی نهیلیسم است و نه از نوع ابن الوقتی عرفانی، بلکه از نوع حکیمانه و متکلمانه است، چنانکه می گوید:

چو دی رفت و فردا نیاید به پیش مده خیره بر باد اوقات خویش
چو کاهل شود مرد هنگام کار از آن پس نیابد چنان روزگار (همان، ۱۵/۲)
چو کاری که امروز بایدت کرد به فردا رسد زو بر آرند گرد (همان، ۳۵۹/۹)

گلستان که امروز باشد به بار تو فردا چنی گل نیاید به کار (همان، ۵۴/۸)

۱/۷- بردباری

خواجه صبر و بردباری را از زیر مجموعه های عفت می‌داند. به نظر وی «صبر آن است که نفس مقاومت کند با هوا تا مطاوعت لذات قبیحه از او صادر نشود.» (طوسی، ۱۳۶۹، ۱۱۴) از دید وی حلم و تحمل که از خصایلی هستند نزدیک به بردباری، در ذیل شجاعت قرار گرفته‌اند.

بردباری یکی دیگر از خصایل پسندیده است که ادیان الهی نیز به آن سفارش کرده‌اند. قرآن کریم بارها آدمی را به صبر فرا می‌خواند: «ان الله مع الصابرين» (البقره، ۱۵۳)

فردوسی می‌گوید:

سر مردمی بردباری بود سبک سر همیشه به خواری بود (فردوسی، ۱۳۷۳، ۹/۸)

او معتقد است بردباری با وجود مثبت بودن، حد و اندازه دارد. اگر از اندازه بگذرد، دیگران در حق چنین انسانی تصور ناتوانی و سستی خواهند کرد:

سر بردباران نیابد به خشم ز نابودنیها بتابند چشم
و گر بردباری ز حد بگذرد دلاور گمانی به سستی برد (همان، ۲۰۴/۷)

۱/۸- کوشش و تلاش

خواجه مستقیماً از فضیلت تلاش و کوشش سخن نگفته لیکن برای اجتناب از کاهلی معتقد است اگر به کودک چاشت زیادت دهند کاهل می‌شود و به خواب می‌گراید و فهم او کُند می‌شود، پس باید که شام او از چاشت مستوفی تر دهند. (طوسی، ۱۳۶۹، ۲۲۵)

فردوسی معتقد است هیچ سودی و سوری بی رنج نیست، انسان تنبل بیمار است، کاهلی عامل بندگی؛ و کار و کوشش باعث رونق و تعالی زندگی انسان است.

چه گفت آن سخنگوی آزاد مرد که آزاده را کاهلی برده کرد (فردوسی، ۱۳۷۳، ۴۰/۱)

چو کاهل بود مرد بُرنا به کار هر آن گه که درکار سستی کنی
ازو سیر گردد دل روزگار (همان، ۱۵/۲)
تن آسانی و کاهلی دور کن بکوش و ز رنج تنت سور کن
همی رای ناتندرستی کنی (همان، ۵۴/۸)
که اندر جهان سود بی رنج نیست هم آن را که کاهل بود گنج نیست (همان، ۱۳۱/۸)

۱/۹- قناعت و خرسندی

در روایت آمده است: القناعه مالٌ لا ینفد و کنزٌ لا یفنی. (کنوز الحقایق، به نقل از فروزانفر، ۱۳۶۱، ۲۲) قناعت مالی فنا ناپذیر و گنجی پایان ناپذیر است. از نظر خواجه «قناعت آن بود که نفس آسان فراگیرد امور مآکل و مشارب و ملابس و غیر آن و رضا دهد به آنچه سدّ خلل کند از هر جنس که اتفاق افتد.» (طوسی، ۱۳۶۹، ۱۱۴)

فردوسی هم به تاسی از پیامبر اکرم (ص) خشنودی را باعث و بلکه خود توانگری می‌داند:

توانگر شود هر که خوشنود گشت دل آزور خانه ی دود گشت
(فردوسی، ۱۳۷۳، ۱۹۶/۷)

۱/۱۰- همنشینی با عاقلان

امام علی (ع) در توصیه به امام حسن (ع) بارها از کلمه ی «ایاک» استفاده می‌کند و او را از همنشینی با نادانان بر حذر می‌دارد: ایاک و مصادقه الاحمق فانه یرید ان ینفعک فیضرک. (شهیدی، ۱۳۶۸، ۳۶۷) سواى اینکه نادان به جای سود به دوست خود زیان می‌رساند، همنشینی با او اخلاق و تربیت انسان را نیز تباه می‌سازد. پس

چه خوب است انسان با نیکان و عاقلان همنشینی کند که ملکات اخلاقی و فضایل انسانی را در نهاد او نهادینه کنند.

فردوسی معتقد است انسان باید با خردمندان و دانایان همنشینی کند زیرا افراد نادان از راه و رسم درست بدورند. او در این راه تا بدانجا پیش می‌رود که دشمن دانا را بر دوست نادان ترجیح می‌دهد:

دگر با خردمند مردم نشین که نادان نباشد بر آیین و دین
که دانا اگر دشمن جان بود به از دوست مردی که نادان بود

(دبیرسیاقتی، ۱۳۴۸، ۲/۷-)

(۳۵۱) خواجه نصیر مانند همه‌جی علمای اخلاق معتقد به تأثیر همنشینی است لذا توصیه می‌کند «باید که کودکان بزرگزاده که به ادب نیکو و عادت جمیل متحلی باشند با او (کودک) در مکتب بوند تا ضَجْر نشود و ادب از ایشان فرا گیرد.» (طوسی، ۱۳۶۹، ۲۲)

در ادبیات فارسی، مضامین زیبا و لطیف بسیاری در باب تأثیر همنشینی می‌توان یافت. عنصری شاعر هم‌عصر فردوسی می‌گوید:

به چندگاه دهد بوی عنبر آن جامه که چند روز بماند نهاده با عنبر

(صفا، ۱۳۷۲، ۵۶۶/۱)

سعدی نیز گفته است:

سگ اصحاب کهف روزی چند پی نیکان گرفت و مردم شد (سعدی، ۱۳۷۴، ۶۲)

۲- رذایل یا امراض نفسانی

در اخلاق اسلامی بخشی از صفات بشری نکوهیده است و در شمار منیّهات قرار دارد.

علمای اخلاق به این صفات نکوهیده رذایل می‌گویند و جزء بیماری های نفسانی آدمی می‌شمارند. خواجه نصیرالدین طوسی رذایل را همانند فضایل چهار جنس می‌داند: «جهل» که ضد حکمت است، «شره» که ضد عفت است، «جور» که ضد عدالت است و «جبن» که ضد شجاعت است. (طوسی، ۱۳۶۹، ۱۱۷) او برای هر یک از این اجناس انواعی قائل است که پرداختن به آن‌ها کلام را به درازا می‌کشاند. اما بطور کل به امراض نفسانی از قبیل «حیرت، جهل بسیط، جهل مرکب، غضب، جبن، خوف، بد دلی، لجاج، شهوت پرستی، تنبلی (بطالت)، حزن و حسد» اشاره می‌کند. (همان، ۲۰۲-۱۶۷) هر چند بر این عقیده است که فضایل محدودند و رذایل نامحدود، چون فضایل در مرکزند و رذایل بر اطراف و وسط محدود است و اطراف نامحدود. (همان، ۱۱۷-۱۱۸)

اگر چه ممکن است تمام موارد مذکور در ذیل تقسیم بندی خواجه، در کلام فردوسی نیامده باشد، لیکن فردوسی آنچه از این رذایل را که نابود کننده ی روان، رشد و کمال انسان تشخیص داده در لابلای داستان‌ها و یا از زبان قهرمانان خود، مورد نکوهش قرار داده و خواننده را از آن‌ها برحذر داشته است. اینک به مواردی از این صفات نکوهیده ی اخلاقی از دیدگاه حکیم طوس با توجه به مبانی نظری خواجه نصیر اشاره می‌کنیم.

۲/۱- دروغ

«دروغ قبل از هر چیز عدم توافق با خویشان به گونه ای است که آدمی را تا حدی دون شأن انسانیت تنزل دهد.» (کانت، ۱۳۷۴، ۴۸)

خواجه در آداب سخن گفتن فرزندان می‌نویسد: «از غیبت و نمّامی و بهتان و دروغ گفتن تجنب کند چنانکه به هیچ حال بر آن اقدام ننماید و با اهل آن مداخلت نکند و استماع آن را کاره باشد.» (طوسی، ۱۳۶۹، ۲۳۱)

فردوسی معتقد است هرگز دروغ از راستی بهتر نیست. دروغگو در نزد دیگران شأن و اعتباری ندارد و در زمره ی ستمکاران است و سر انجام کژی را تلقین دیو می‌داند.

که گوید که کژی به از راستی به کژی چرا دل بیاراستی (فردوسی، ۱۳۷۳، ۳۴/۹)

هر آن کس که بسیار گوید دروغ به نزدیک شاهان نگیرد فروغ (همان، ۸/۱۴۴)

هر آن کس که او پیشه گیرد دروغ ستمکاره ای خوانمش بی فروغ (همان، ۳۰۹/۸)

۲/۲- خشم و عصبانیت

خشم اگر بجا و درست باشد حاصل آن شهادت و شجاعت است. در کتب روانشناسی نیز آمده است: «استعداد خشمگین و غضبناک شدن، ابراز نفرت و انزجار و تحمل ناپذیری و ناصبوری در مقابل بدیها صفات ارجمندی هستند که هسته ی اصلی سلامت و شهادت اخلاقی را تشکیل می‌دهند». (میلنسکی، ۱۳۷۶، ۲۲۶)

در اینجا قصد ما نکوهش شجاعت، یکی از ملکات اخلاقی، نیست زیرا سراسر شاهنامه تشویق به شهادت و شجاعت است؛ اما چون خشم نابجا و عصبانیت نادرست عقل انسان را زایل می‌کند و حاصلی جز پشیمانی ندارد، به عنوان یکی از رذایل از آن یاد شده است. خواجه می‌نویسد: «غضب حرکتی بود نفس را که مبدأ آن شهوت انتقام بود و از افراط تولد کند.» (طوسی، ۱۳۶۹، ۱۷۵) این خصیصه در شاهنامه این گونه نکوهش شده است:

ز تندی پشیمانی آردت بار تو در بوستان تخم تندی مکار
هنر با خرد در دل مرد تند چو تیغی که گردد ز زنگار کند (فردوسی، ۱۳۷۳، ۶۷/۴)

از نظر خواجه «حسد آن بود از فرط حرص خواهد که به فواید و مقتنیات از ابنای جنس ممتاز بود، پس همت او بر ازاله از دیگران و جذب به خود مقصور باشد، و سبب این رذیلت از ترکیب جهل و شره بود.» (طوسی، ۱۳۶۹، ۲۰۰) و از زبان کندی حسد را قبیح‌ترین امراض و شنیع‌ترین شرور معرفی می‌کند. (همان، ۲۰۰)

فردوسی هم حسادت را بیماری درمان ناپذیر می‌داند:
چو چیره شود بر دل مرد رشک یکی دردمندی بود بی پزشک (فردوسی، ۱۳۷۳، ۵۴/۸)

۲/۴ - آز و افزون خواهی

خواجه از آز به عنوان شره یاد کرده و آن «ولوع باشد بر لذات زیادت از مقدار واجب» (طوسی، ۱۳۶۹، ۱۱۹-۱۲۰) اما فردوسی آز را مایه ی کاهش آبرو می‌داند:
پرسنده ی آز و جوایای کین به گیتی ز کس نشنود آفرین
چو دانی که بر تو نماند جهان چه رنجانی از آز جان و روان؟
بخور آنچه داری و بیشی مجوی که از آز کاهد همی آبروی
(فردوسی، ۱۳۷۳، ۷/۵-۸۶)

در شاهنامه ابیات بسیاری در نکوهش آز آمده که نقل آن‌ها سخن را به درازا می‌کشاند.

۲/۵ - خودخواهی و هوای نفس

پیامبر اکرم می‌فرماید: «اشجع الناس من غلب هواه». (پاینده، ۱۳۶۰، ۵۸)
«ریشه ی خودخواهی کودکانه را باید در پرورش نیافتن حساسیت عاطفی جستجو کرد. بچه ای که خود را در رویارویی با بدیها ناتوان می‌یابد، بعدها این بدیها را

غلبه ناپذیر تصور می‌کند.... اگر بچه نسبت به سایرین احساس عمیقی داشته باشد، در مبارزه علیه زشتی‌ها احساس تنهایی نمی‌کند». (میلنسکی، ۱۳۷۶، ۲۱۳)

خواجه تکبر را به عجب نزدیک می‌داند و فرق آن دو را در این می‌داند که معجب، به نفس خود دروغ می‌گوید به گمانی که بدو دارد در حالیکه متکبر، به دیگران دروغ می‌گوید. (طوسی، ۱۳۶۹، ۱۷۹) وی در ذم شهوت و هوای نفس می‌نویسد: «اما شهوت نکاح و حرص بر آن از معظم‌ترین اسباب نقصان دیانت و اینهاک بدن و إتلاف مال و اضرار عقل و اراقت آبروی باشد.» (همان، ۱۹۳)

به نظر فردوسی انسان هواپرست، محروم و بی‌نوا و سرانجام دیوانه است:

اگر بر خرد چیره گردد هوا نیابد ز چنگ هوا کس رها
خردمند کارد هوا را به زیر بود داستانش چو شیر دلیر (فردوسی، ۱۳۷۳، ۴۱/۸-۸۴۰)

اگر بر گزینی به گیتی هوا بمانی به چنگ هوا بی‌نوا (همان، ۲۶۷/۷)

اگر بر خرد چیره گردد هوا نخواهد به دیوانگی بر گوا (همان، ۵۴/۸)

۲/۶- همنشینی با نادان و نادانی

خواجه در ذیل سیاست و تدبیر اولاد می‌آورد: «اول چیزی از تأدیب او آن بود که او را

از مخالطت اصداد که مجالست و ملاعبه‌ی ایشان مقتضی افساد طبع او بود، نگاه دارند، چه نفس کودک ساده باشد و قبول صورت از اقران خود زودتر کند.» (طوسی، ۱۳۶۹، ۲۲۳)

فردوسی معتقد است:

چه ناخوش بود دوستی با کسی که مایه ندارد ز دانش بسی (طوسی، ۱۳۷۳، ۷۸/۶)

نگه کن که دانای ایران چه گفت بدانگه که بگشاد راز از نهفت

که دشمن که دانا بود به ز دوست ابا دشمن و دوست دانش نکوست
بر اندیشد آن کس که دانا بود به کاری که بر وی توانا بود
به چیزی که باشد بر او ناتوان به جستش خسته ندارد روان (همان، ۳۰۲/۶)

نتیجه

یکی از پیام های اصلی فردوسی در شاهنامه توجه جدی به اخلاق و تربیت انسانی است. شاعر، پرداختن به این موضوع را جزء رسالت اخلاقی و اجتماعی خود می داند و آن را در تربیت انسان های کمال یافته و فرهیخته ضروری و واجب می-شمارد.

فردوسی کمال مطلوب خود را در کسب فضایی از قبیل دادگری، راستی، نیکوکاری، میانه روی، خرسندی، تلاش، مشورت، دانش اندوزی و دوری از رذایلی چون دروغ، خشم، حسد، آز، آزار دیگران، بدی، خود خواهی و همنشینی با بدان جستجو می کند.

بین نوع بیان فردوسی و خواجه نصیر تفاوت آشکار وجود دارد. فردوسی لحن اندرزگونه دارد اما خواجه نصیر به تفسیر و توضیح علمی مسائل اخلاقی پرداخته است. خواجه به تفاوتها و استعدادهای فردی فراگیران بیشتر از فردوسی توجه دارد. در تقسیم بندی مبانی اخلاقی و تربیتی نیز بین فردوسی و خواجه نصیر اختلاف وجود دارد اما این اختلافها در مقابل مشترکات آنان قابل ملاحظه نیست.

کتابشناسی

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- پاینده، ابوالقاسم. (۱۳۶۰). *نهج الفصاحه*، (کلمات قصار حضرت رسول اکرم) تهران: نشر جاویدان، چاپ سیزدهم.
- ۳- خاقانی، بدیل. (۱۳۶۸). *دیوان خاقانی*، به تصحیح سید ضیاء الدین سجادی، تهران: انتشارات زوار، چاپ سوم.
- ۴- دبیر سیاقی، محمد. (۱۳۴۸). *کشف الابیات شاهنامه فردوسی*، ج ۲، تهران: سلسله انتشارات انجمن آثار ملی.
- ۵- رضا، فضل الله. (۱۳۷۲). *مهجوری و مشتاقی* (مجموعه مقالات فرهنگی و ادبی)، تهران: مؤسسه مطالعات فرهنگی، چاپ اول.
- ۶- شفیع آبادی، عبدالله. (۱۳۷۵). *مبانی روانشناسی رشد*، تهران: انتشارات چهر، چاپ هفتم.
- ۷- شهیدی، سید جعفر. (۱۳۶۸). *نهج البلاغه، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی*، تهران: چاپ اول.
- ۸- صفاءذبیح الله. (۱۳۷۲). *تاریخ ادبیات در ایران*، ج ۱، تهران: انتشارات فردوس، چاپ سیزدهم.
- ۹- طوسی، خواجه نصیرالدین. (۱۳۶۹). *اخلاق ناصری*، به تصحیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، تهران: انتشارات خوارزمی، چاپ چهارم.

- ۱۰- علوی مقدم، محمد. (۱۳۷۴). اخلاق در شاهنامه فردوسی، به کوشش غلامرضا ستوده، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد، چاپ اول، صص ۱۹۳-۱۷۷.
- ۱۱- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۳). شاهنامه (از روی چاپ مسکو)، به کوشش سعید حمیدیان، ۴ ج، تهران: انتشارات قطره، چاپ اول.
- ۱۲- همو. (۱۳۸۶). شاهنامه، به تصحیح جلال خالقی مطلق، ۸ ج، تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی، چاپ اول.
- ۱۳- فروزانفر، بدیع الزمان. (۱۳۶۱). احادیث مثنوی، انتشارات امیرکبیر، تهران: چاپ سوم.
- ۱۴- کانت، امانوئل. (۱۳۷۴). تعلیم و تربیت، ترجمه غلامحسین شکوهی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ چهارم.
- ۱۵- کرمی نوری، رضا. و مرادی، علی رضا. (۱۳۶۹). روانشناسی تربیتی، سال اول مراکز تربیت معلم، شرکت سهامی عام، کد ۱۰۱۹.
- ۱۶- میلنسکی، سوخو. (۱۳۷۶). تعلیم و تربیت علمی برای همگان، ترجمه رضی هنرمندی، تهران: انتشارات آروین، چاپ دوم.
- ۱۷- هاشمی، سید احمد. (۱۳۸۸). بررسی میزان استفاده تفکر انتقادی در کتاب‌های درسی علوم اجتماعی مقطع متوسطه از دیدگاه دبیران استان فارس و ارائه الگویی پیشنهادی برای تنظیم و تدوین کتاب‌های درسی، رساله دکتری، دانشگاه آزاد واحد علوم تحقیقات.
- ۱۸- سعدی، مصلح بن عبدالله. (۱۳۷۴). گلستان سعدی، به تصحیح غلامحسین یوسفی تهران: انتشارات خوارزمی، چاپ چهارم.